

## اندیشه‌های شعوبی در شعر رودکی

محمد رضا یوسفی<sup>۱</sup>

### چکیده

شعوبیه یکی از تاثیرگذارترین جریان‌های فکری و نهضت‌های فرهنگی ایران محسوب می‌شوند که بدون تردید انتقال زبان، فرهنگ و آداب و رسوم ایرانیان، به دوره اسلامی موهون آنهاست. همچنین پیشرفت سریع علوم اسلامی و شکل‌گیری تمدن بزرگ اسلامی نیز حاصل تلاش آنهاست. نهضت شعوبیه گرچه ابتدا با هدف اثبات برابری نژادی عرب و غیر عرب ایجاد شد ولی اهداف بزرگتری را دنبال کرد که یکی از آنها استقلال سیاسی و فکری ایران بود. اندیشه‌های شعوبیه تا چند سده پس از استقلال ایران نیز همچنان رایج بود و اساس تمدن ایران اسلامی بر آن نهاده شد. تفکرات و تعالیم شعوبیه در شعر سخنوران سده‌های سوم و چهارم انعکاس درخور توجهی دارد ولی در سروده‌های رودکی به عنوان قدیم‌ترین شاعری که در مقایسه با شاعران پیش از خود حجم گسترده‌ای از شعرش باقی مانده است بازتاب بیشتری دارد.

بسامد زیاد این گونه تفکرات در شعر او به حدی است که می‌توان رودکی را نماینده کامل عیار اندیشه‌های شعوبیه بین شاعران فارسی‌سرا نامید. تکیه بیشتر وی بر اندیشه‌هایی است که اساس تفکر شعوبیه بر آن نهاده شده بود مثل: برابری نژادی؛ آزادی ایرانیان؛ افتخار به پیشینه غنی تاریخی و اجتماعی نیز پهلوانان حماسی، اسطوره‌ای و ملی که علی‌القاعده عربها از آن عاری بودند، احیای هدفمند جشن‌ها و مراسم پیش از اسلام، علم‌گرایی، خردورزی و تاکید بر اختیار انسان آن هم در شرایطی که بغداد زیر سایه سنگین اشاعره به خواب سنگین فرورفته بود، همچنین تاکید بر شادخواری و شادکامی به عنوان یک خصلت ایرانی باقی‌مانده از دوران پیش از اسلام.

**کلیدواژه‌ها:** شعوبیه، رودکی، ایران، اسلام، عرب، خردورزی، اختیار، دنیاستیزی.

## مقدمه

منطقه خراسان به عنوان یکی از مناطق اصیل و فرهنگ پرور این زمین از دیرباز اهمیت خاصی داشت و در سده‌های نخست پس از اسلام نیز خاستگاه اصلی شعوبیان محسوب می‌شد؛ چنانکه ابومسلم خراسانی با بهره برداری از انگیزه‌های مردم همین منطقه توانست با اسقاط امویان از قدرت سیاسی، پای عناصر ایرانی را به دربار باز کند و رویای تفوق نژادی عرب را به افسانه و تخیلی کودکانه مبدل سازد. قرن چهارم که رودکی آدم‌الشعرای شعر فارسی در آن می‌زیست دوره‌ای بود که نهضت شعوبیه پس از سه قرن به ثمر نشسته و به اهداف خود رسیده بود. هر چند همچنان رگه‌های تند فکری و تعلیمی آنان بر جامعه ایرانی سایه افکنده بود. به همین جهت در متون به جای مانده از سده چهارم هنوز می‌توان بقایای تعالیم شعوبیان را مشاهده نمود و بوی آن را استشمام کرد.

نهضت شعوبیه یک نهضت سیاسی و اجتماعی بود که در آغاز سده دوم هجری به فکر و تدبیر ایرانیان و با استنباط از آیه ۱۳ سوره حجرات به وجود آمد و تا سده چهارم بازار گرمی داشت. نهضت شعوبی در پی امحای کامل سیاست عربی محض در جوامع اسلامی بود. همان سیاستی که خلفای اموی با اعمال آن بر مردم مسلمان به ویژه موالی همه نوع ظلم و تعدی روا می‌داشتند. بزرگترین تاثیر آن در جامعه اسلامی به ویژه ایرانی، تحریک حس ملی ایرانیان و بیداری آنان در مقابله و مبارزه و مفاخره با تازیان بود. (حقوقی، ۱۳۷۴: ۲۵۴)

همان گونه که ذکر گردید در سده چهارم چراغ نهضت شعوبیه واپسین فروغ‌های خویش را می‌افشاند زیرا عملاً با بازیافت استقلال سیاسی و به تبع آن هویت ملی و فرهنگی انگیزه‌های ادامه حیات آن را تقویت نمی‌نمود. ولی همچنان تعالیم آنان در جامعه ایرانی به خصوص منطقه خراسان وجود داشت و تا اواخر این قرن و اسقاط سامانیان از قدرت سیاسی، از آن حمایت می‌شد. در این عصر با توجه به حاکمیت تفکر معتزلی که در حقیقت امتداد تفکرات ایرانی زرتشتی بود علاقه به علم، تحقیق، توصیف و ستایش خرد فراوان است (یوسفی و کلاهدوزان، ۱۳۸۷: ۲۸) در ادامه مهم‌ترین اندیشه‌های شعوبی در شعر رودکی متوفی ۳۳۹هـ به عنوان مطرح‌ترین شاعر با تفکر شعوبیه بررسی می‌شود.

### ۱. رد برتری نژادی عرب

عرب‌ها در تفوق نژادی خویش تردیدی نداشتند؛ گذشته خود را آکنده از فخر و شرف و آزادی و بزرگواری می‌دیدند؛ به دلاوری و جوانمردی و مهمان‌نوازی و سخنوری خویش بسی می‌نازیدند و از بابت سعی و مجاهدتی که در کار نشر اسلام کرده بودند خویشتن را بر دیگر مسلمانان صاحب حق می‌شمردند. (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۲۹۷) آنها به صراحت خطاب به ایرانیان می‌گفتند: ما شما را با شمشیر آزاد ساختیم و با زنجیر به سوی بهشت کشانیدیم و این ماموریتی است که خداوند به ما داده و ما برای انجام دادن آن خود را به کشتن داده‌ایم؛ لذا استحقاق برتری را بر شما داریم. (حقوقی، ۱۳۷۴: ۲۱۱)

منکران این برتری نژادی «اهل تسویه» نامیده می‌شدند و چون خودستایان عرب گفتار اهل تسویه را نمی‌پذیرفتند شعوبیه سخنان اهل تسویه را دستاویز قرار داده به تحقیر عرب و آنچه به آنان منتسب بود می‌پرداختند. مجوس و زنادقه نیز بازار این هنگامه را گرم‌تر کردند. برخوردهای شدید امویان با شعوبیه مثل مجازات سخت اسماعیل بن یسار به دستور هشام اموی (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۳۰۰) سودی نبخشید و ایرانیان با تحمل فشار سنگین ناشی از تبعیض عرب‌ها از مقابله دست بردار نبودند. گویند «عمر بن عبدالعزیز دستور داد همه رسوم دیرین چون اجرت دارالضرب و هدیه نوروز و مهرگان و نسخت نامه و اجرت پیک و برید و مخارج ازدواج و کرایه خانه‌ها باطل شود. (حقوقی، ۱۳۷۴: ۲۱۳)

این در حالی بود که ایرانیان از دیرزمان به آزادگان معروف و مشهور بودند و عرب‌ها بدانان "بنوالاحرار" می‌گفتند. جاحظ نقل کرده است که پیامبر فرمود: **العجمُ الأحرارُ** و در شعر آعشی قیس، شاعر نامدار عرب در معلقات آمده است:

تَنَاهَتْ بَنُو الْأَحْرَارِ إِذْ صَبَرَتْ لَهُمْ  
فَوَارِشُ مِنْ شَيْبَانٍ غَلَبُ فَوْلُبُ

(همان: ۲۱۷)

شعوبیه بر آزادگی ایرانیان تاکید می‌کردند و به هیچ‌وجه موالی بودن و ننگ بردگی عرب را نمی‌پذیرفتند. این تفکر چنان غالب بود که حتی رودکی به کزات، ایران و ایرانی نژاد را آزاده می‌داند. او آزادگی را هویت ایرانی دانسته، ممدوح ایرانی خود را سرور و مهتر آزادگان می‌نامد و خاک ایران را مادر آزادگان لقب می‌نهد:

می‌آرد شرف مردمی پدید  
و آزاده نژاد از درم خرید

(رودکی، ۱۳۷۴: ۲۵)

چار چیز مر آزاده را ز غم بخرد  
تن درست و خوی نیک و نام نیک و خرد

هر آنکه ایزدش این هر چهار روزی کرد	سزد که شاد زید جاودان و غم نخورد
می آزاده پدید آرد از بد اصل	فراوان هنر است اندر این نبید
شادی بوجعفر احمد بن محمد	آن مه آزادگان و مفخر ایران
دایم بر جان او بلرزم زیراک	مادر آزادگان کم آرد فرزند

(همان: ۱۹)

(رودکی، ۱۳۷۸: ۲۵)

(همان: ۳۵)

(همان: ۱۹)

## ۲. افتخار به پیشینه تاریخی و فرهنگی

یکی از راه‌های مقابله شعوبیه با برتری جویی عرب‌ها احیای گذشته و افتخار به سوابق و سواف تاریخی، دینی و فرهنگی ایران بود. آنان در این راه از همه ابزار کمک می‌جستند. از آیین زرتشت و نیکی‌های سه گانه آن، تا خسروان ساسانی و حتی افتخار به بدعت‌ها و انحرافات آیین مجوس مثل مانی. ایرانیان که عمدتاً بدون جنگ و اجبار اسلام آورده بودند و با شور و حرارت فراوان و به مصداق لَکَلَّ جَدید لَدَه با تمام وجود به گسترش کیش جدید پرداختند واقعاً بدان علاقه‌مند بودند. حتی از برخورد خلفای راشدین اظهار رضایت می‌کردند. امام علی (ع) نسبت به ایرانیان مهربانی می‌فرمود و زمانی که در اندیشه تغییر پایتخت شد تیسفون را برگزید ولی تازیان متعصب بدان روی خوش نشان ندادند و وی ناچار کوفه را برگزید. (حقوقی، ۱۳۷۴: ۲۳۰) با اینکه ثنویت مبهم و تاریک زرتشتی در برابر توحید محض و بی‌شائبه اسلام کفر و شرک شناخته می‌شد ولی در آیین زرتشت هر آنچه نیکی و روشنی و زیبایی بود آن را به مبدأ خیر منسوب می‌داشت و هر آنچه زشتی و تیرگی و پستی بود آن را به مبدأ شر نسبت می‌داد. (زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۲۷۱) به همین جهت ایرانی‌ها خیر و نیکی را در اوستا و زند و پازند جست‌وجو می‌کردند و این مفاخره بر عرب‌های برتری‌جو گران می‌آمد:

همچو معماست فخر و همت او شرح	همچو ایستاست فضل و سیرت او زند
------------------------------	--------------------------------

(رودکی، ۱۳۷۸: ۲۰)

آیین مانی نخستین بدعت دینی در کیش زرتشت بود که با اسلام معارضه می‌نمود. (زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۲۷۴) گرچه کیش التقاطی مبتنی بر ثنویت مانی به هیچ وجه نتوانست در برابر تعالیم اسلام عرض اندام کند ولی نقاشی‌های او چه کتاب ارژنگ (ارتنگ، ژنگ) و چه در معابد پیروانش توانست در برابر بدویت عرب و سادگی محض و

بی‌پیرایگی باورهای دین اسلام خودی نشان دهد. پیروان مانی در بسیاری جاها خانه‌های نیایشی داشتند که پر بود از نقش و نگاره‌هایی که بسیار هنرمندانه و دلکش بود و بر مردم مسلمان تأثیری بزرگ داشت. (برتلز، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۳۷) اشاره به نقاشی‌های مانی یکی از مواردی بود که شعوبیه به عنوان افتخارات خود از آن یاد می‌کردند و هر چیز زیبا و چشم‌فریبی را بدان همانند می‌ساختند رودکی در این باره چنین سروده است:

اکنون ز بهار مانوی طبع  
پر نقش و نگار همچو ژنگ است  
(رودکی، ۱۳۷۴: ۱۹)

ستایش خاندان ساسانی در این عصر به چند دلیل به وفور مشاهده می‌شود. یکی اینکه ساسانیان بزرگترین حامی و گستراننده کیش زرتشت بودند و آنچه از اوستا و تفسیرهای آن به پهلوی که زبان رسمی ساسانیان بود نوشته می‌شد در چشم معتقدان زرتشتی کلام خدا و گفته‌های پیشینیان بود. (تفضلی، ۱۳۷۸: ۳۱۷) دوم اینکه ساسانیان آخرین سلسله ایرانی قبل اسلام محسوب می‌شدند و خاطره مجد و عظمت ایران عصر ساسانی هنوز در اذهان مردم زنده بود. سوم اینکه سامانیان در نسب‌سازی‌های رایج آن روزگار نسب خویش را به ساسانیان رسانیدند. رودکی نصر بن احمد سامانی را از گوهر ساسان می‌داند و تلویحا اذعان می‌دارد که بر خسروان عجم وحی گونه‌ای نازل می‌شده به گونه‌ای که پندنامه انوشیروان را دارای منشأ الهی ذکر می‌نماید.

خلق ز خاک و ز آب و آتش و بادند  
و این ملک از آفتاب گوهر ساسان  
(همان: ۳۶)

سیرت او بود وحی نامه به کسری  
چون که به آیینش پند نامه بیاکند  
(همان: ۲۰)

کار فخر فروشی شعوبیه در برابر تحقیر نژادی عرب‌ها به جایی رسید که امثال بشار بن برد تخارستانی در مفاخراتش آتش را که مظهر روشنی و معبود مجوس و زنادقه به شمار است بر خاک که سجده‌گاه مسلمانان است رجحان می‌نهاد و شیطان را بر آدم خاکی ترجیح می‌داد. (زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۲۸۷) و شاعرانی مثل رودکی درخشندگی، زیبایی و شگفت‌انگیزی را در ماه نخشب ابن مقفع جست‌وجو می‌نمودند:

نه ماه سیامی نه ماه فلک  
که اینت غلام است و آن پیشکار  
سیام: نام کوهی در حوالی سمرقند. ماه سیام: ماه نخشب که ابن مقفع درمی‌آورد - (رودکی، ۱۳۷۴: ۲۷)

ابا غلغل رعد در کوهسار  
نه ماه سیامی نه ماه فلک  
(رودکی، ۱۳۷۸: ۳۷)

این نکته مبین این واقعیت است که هر چند ایرانیان به طیب خاطر مسلمان شده بودند ولی ذهن خود را از مواریث و سنن دینی گذشته خود به کلی پاک نساخته بعضی عقاید و آرای دیرین اجدادی خود را با آیین جدید آشتی داده بودند. (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۲۸۱) رودکی در مفاخرات خود بر سنت گذشته (که امپراتوری ساسانی بر بخش عظیمی از جهان حکومت می کرد) شاه خراسان (نصر بن احمد سامانی) را شاه شاهان می داند که خاطره عمرو بن الیث صفاری را برای او تجدید می نماید.

خسرو بر تخت پیشگاه نشسته  
شاه ملوک جهان امیر خراسان  
(همان: ۳۵)

عمرو بن الیث زنده گشت بدو باز  
با حشم خویش و آن زمانه ایشان  
(همان: ۳۸)

علاوه بر آن دهقانان همچنان اعتبار و جایگاه خویش را حفظ کرده بودند. گرچه در بعضی منابع به آنان خرده گرفته اند که طبقات بالای جامعه برای حفظ جاه و اعتبار خود زود، رنگ قوم غالب را گرفتند (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۲۹۹) ولی دهقانان خراسان از بزرگترین موانع بر سر زباده خواهی های عرب و از پشتیبانان واقعی شعوبیه محسوب می شدند. دهقانان هسته و پایه ملت را تشکیل می دادند و مدت ها پس از انقراض ساسانیان روایت و حماسه ملی ایران را حفظ کرده بودند. اهمیت این دهقانان مخصوصاً هنگام تسلط عرب بر ایران ظاهر شد. زیرا آنها معتمدان و آشنایان محلی و از گردانندگان واقعی این حکومت ها بودند و فاتحان عرب نظم و ترتیب تازه اراضی را با ایشان در میان می نهادند. (نولدکه، ۱۳۷۸: ۴۶۸) فراموش نکنیم که فردوسی شاعر سده بعد نیز برخاسته از همین طبقه بود. رودکی دهقانان را حامیان زبان پارسی و از این حیث در ردیف آل سامان قرار می دهد.

کجا به گیتی بوده است نامور دهقان  
مرا به خانه او سیم بود و حملان بود  
که را بزرگی و نعمت ز این و آن بودی  
مرا بزرگی و نعمت ز آل سامان بود  
حُملان: ستور بارکش - (همان: ۲۴)

### ۳. احیای جشن ها و مراسم پیش از اسلام

گرچه عرب های مسلمان ابتدا زندگی بیابانی و ساده ای داشتند ولی خیلی زود تحت تأثیر فرهنگ، باورها و آداب و رسوم ایرانی قرار گرفتند. "در روزگار بنی امیه دستگاه دولت یکسره بازسازی شد و زندگی به شیوه ایرانی بیزانسی درآمد و سادگی بیابانی جای خود را به زرق و برق

داد". (بیرتلس، ۱۳۷۴: ج ۱: ۱۵۹) قیام ابومسلم و قدرت یافتن عباسیان موجب پررنگ‌تر شدن آداب و رسوم ایرانی در دستگاه خلافت شد و مامون که مادرش "مراجل دختر استاسیس بود و در سال ۱۵۰ هـ در خراسان خروج کرده، به دست هارون کشته شد" (صفا، ۱۳۸۴: ۶۱) کاملاً با خوی و خصلت ایرانی پرورش یافت. در دربار عباسیان جشن‌های ایرانی گرامی داشته می‌شد و در میان آنها "نوروز (جشن سال نو) و مهرگان (جشن خدای میترا) از همه با شکوه‌تر بود". (بیرتلس، ۱۳۷۴: ج ۱: ۲۰۷) در نوروز بازیگران نقابدار (أصحابُ السَّماجه) به پیشگاه خلیفه می‌آمدند و خلیفه بر ایشان سکه می‌انداخت (مناظر احسن، ۱۳۶۹: ۳۴۸) مهرگان را نیز با جشن و شادی فراوان و بازی برپا می‌کردند و در این روز بود که شاید نخستین بار مسلمانان به رسم فرستادن کارت شادباش (المُکاتِّبه فی التَّهانی) دست زدند. (همان: ۳۵۱) "خلیفه و بزرگان دربار به شیوه پدران ما مراسم عید برپا می‌داشتند و کلاه ایرانی بر سر می‌نهادند و لباس پارسی می‌پوشیدند و با شعر و موسیقی ایرانی روح خود را تلطیف می‌نمودند". (حقوقی، ۱۳۷۴: ۲۳۱)

رودکی همچون دیگر پیروان شعوبیه برای کاستن از حساسیت عرب با این آیین، با چاشنی اسلامی با نوروز برخورد کرده، آن را با عید قربان در مبارکی، و با شب قدر در ارزش و تاثیر، برابر دانسته است. این نکته کم فروغ شدن تعالیم شعوبیه را در این عصر به خوبی نشان می‌دهد:

ملکا جشن مهرگان آمد	جشن شاهان و خسروان آمد
(رودکی، ۱۳۷۸: ۱۹)	
باد بر تو مبارک و خیشان	جشن نوروز و گوسپند کشان
	خنشان: مبارک - (همان: ۹۰)
شب قدر وصلت ز فرخندگی	فرح بخش تر از فرسنافه است
	فرسنافه: شب نوروز - (همان: ۷۱)
چون سپهرم نه میان بزم به نوروز	در مه بهمن بتاز و جان عدو سوز
	سپهرم: شاه اسپرم، ریخان - (همان: ۵۷)

#### ۴. افتخار به پهلوانان حماسی و قهرمانان اسطوره‌ای و ملی

حماسه یکی از مستحکم‌ترین عوامل ملیت ساز بین همه اقوام و ملل محسوب می‌شود. زیرا ملت‌ها در تاریخ و گذشته شان با حوادث تلخ و شیرین مواجه بوده و خاطره دلآوری‌ها و جان فشانی‌های مردان بزرگ که قومی را از عقبه‌های دشوار و مهالک صعب به سلامت گذرانده‌اند همواره در اذهان آنها باقی می‌ماند. تاریخ حماسه‌های ایرانی از ورود آریاییان به ایران شروع

می‌شود. (صفا، ۱۳۸۳: ۴۵) که با اقوام بومی ساکن این سرزمین جنگیدند و تا ظهور اسلام جنگ‌ها و کشمکش‌های ایرانیان با تورانیان در شرق و یونانیان و رومیان در غرب به تناوب ادامه داشت. لذا حماسه‌های ایرانی مجموعه‌ای بسیار استوار و نسبتاً مستند تاریخی را در بر می‌گیرد که بعضی از آنها به دوره اسلامی نیز منتقل شد. (تفضلی، ۱۳۷۸: ۷۶)

در عصر اسلامی و فخر فروشی عرب‌ها بر ایرانیان، عرب‌ها به جنگاوری‌ها و قتل و غارت‌های خود در عهد جاهلیت مباحات می‌کردند. لذا ایرانیان روی به حماسه‌های ملی آورده با بزرگ‌نمایی شخصیت‌های داستانی، ملی و حماسی خود به مقابله با این فزون‌طلبی‌ها برآمدند. از جمله نگارش ترجمه خدای نامه ابن مقفع به زبان عربی موجب شده عدّه کثیری از ادبا موضوع کار خود را ترجمه و تهذیب و تلخیص خدای نامه قرار دهند و افرادی مثل بلاذری، هشام بن ابوالقاسم اصفهانی، موسی بن عیسی کسروی، زاذویه اصفهانی و بهرام هروری مجوسی پدید آمدند و عدّه سبزه‌الملوک‌ها رو به افزایش گذاشت. (صدیقی، ۱۳۷۲: ۹۴) «خودای نامگ در آخر عهد ساسانیان و شاید در زمان یزدگرد سوم تدوین شده است. تصور می‌رود پس از مرگ یزدگرد سوم علمای زرتشتی ملحقاتی که حاکی از وقایع ایام اخیر سلسله ساسانیان است بر اصل خودای نامگ پهلوی افزوده‌اند». (کریستین سنریال ۱۳۸۴: ۷۴)

شهرت قهرمانان ملی بین مردم به حدی بوده که یک اشارت به نام آنان کافی می‌نموده است. رودکی به پهلوانانی همچون رستم، سام و اسفندیار اشاره کرده، ضمن یادآوری قهرمانی‌های آنان و تکریم و بزرگداشت اسطوره‌های ملی، گاه آنان را با ممدوحان خود مقایسه نموده است و در مقام مقایسه، ممدوح را بر آنان برتری نهاده است. این برتری دادن‌ها ناشی از القای تفکر احیای مجد و عظمت پیشین ایران است. به این مفهوم که مردم بدانند هنوز هم دلاورانی همچون رستم و سام و قدیسانی شاه نژاد به سان اسفندیار می‌توانند ظهور کنند. این ویژگی زمانی بارزتر می‌شود که بدانیم سامانیان خط مشی و حکومت خود را ادامه خط سیر پیش از اسلام می‌دانستند.

ورش بدیدی سفندیار گه رزم	پیش سنان جهان دویدی و لرزان
سام سواری است که تا ستاره بتابد	اسب نبیند چنو سوار به میدان
	(رودکی: ۱۳۷۸: ۳۷)
رستم را نام گر چه سخت بزرگ است	زنده بدوی است نام رستم دستان
	(همان: ۳۸)



یکی از خصلت‌هایی که عرب‌ها خیلی خود را بدان ممتاز می‌دانستند سخاوت و بخشندگی بود. شعوبیه از یک طرف نمی‌توانستند واقعیت تاریخی را انکار کنند و از دیگر سو اقرار به آن در حقیقت اقرار به پذیرش این خصلت عرب می‌شد لذا سعی داشتند این ویژگی را عام عرب‌ها ندانند بلکه آن را در اشخاص خاصی همچون حاتم طایی محدود می‌کردند و به عنوان خصلت عرب بدان نمی‌نگریستند. رودکی شجاعت و جنگاوری ممدوح را در وجود امثال سام و رستم جست‌وجو می‌کند و رادی و بخشندگی او را به حاتم طایی مثل می‌زند:

حاتم طایی تویی اندر سخا  
رستم دستان تویی اندر نبرد  
نی که حاتم نیست با وجود تو راد  
نی که رستم نیست در جنگ تو مرد  
(همان: ۵۴)  
ای دریغ آن حر هنگام سخا حاتم فش  
ای دریغ آن گو هنگام وغا سام گراه  
(همان: ۹۴)

رودکی همچون دیگر شعوبیه ملیت ایرانی را عنصری واحد می‌دانست که در طول تاریخ وحدت خویش را از دست نداده است. پادشاهان و سلاطین آن هم با فرّه ایزدی بودند که نسل به نسل بدانان منتقل شده است. او درفش کاویان و کمر بند شاهانه را جزو افتخارات ملی می‌دید و دختر کسری را از نسل و نژاد کیکاوس می‌گفت.

با درفش کاویان و طاق‌دیس  
زرّ مشّت افشار و شاهانه کمر  
طاق‌دیس: ایوان شاهان، تخت خسرو پرویز - (همان: ۸۱)  
دخت کسری ز نسل کیکاووس  
دُر سستی نام نغز چون طاووس  
ستی: دختر، خطاب برای خانم - (همان: ۸۲)

## ۵. گرایش به دانش

یکی از عوامل مهم و بازدارنده‌ای که شعوبیه با تمسک بدان به خوبی می‌توانستند فرضیه تفوق نژادی عرب را به چالش کشیده بر آن خط بطلان بکشند تکیه بر پیشرفت علوم و پیشینه دانشوری خویش پیش از اسلام بود. زیرا عرب‌ها قبل از ظهور اسلام تقریباً در هیچ دانشی شخصیت علمی و شاخصیت نداشتند. در حالی که ایرانیان در موسیقی، طب و ریاضی پیشرفت بسیار کرده بودند. از جمله علل و عوامل تاثیر ایرانیان بر علوم می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. راه یافتن آنان به دربار عباسی و پذیرفتن آداب و رسوم و تشکیلات ساسانی از طرف عباسیان.

۲. آشنایی قبلی ایرانیان با علوم بخصوص دانش‌های عقلی.

۳. اهل بحث و مناظره بودن ایرانیان به خاطر اینکه در دوره ساسانی کشمکش‌های دینی رواج داشت. (صفا، ۱۳۸۴: ۵۵)

تاثیر و نفوذ ایرانیان بر دانش‌های اسلامی از همان سده‌های نخستین کاملاً مشهود است به خصوص در دانش‌هایی مثل تفسیر، قرائت و حدیث، صرف و نحو عربی و حتی خط و کتابت عربی ایرانیان نقش اساسی داشتند. (برتلس، ۱۳۷۴: ج ۱، ۱۵۵) از دانشمندان بزرگ ایرانی ابراهیم اسفزاری اولین اسطرلاب را برای مسلمین ساخت و آثاری را از سانسکریت برای منصور عباسی به عربی برگرداند و یوحنا بن ماسویه و علی بن ربن طبری در پزشکی و ریاضی خدمات شایسته‌ای کردند از جمله ترجمه مَجسطی بطلمیوس به زبان عربی. (آلدومیه لی: ۱۳۷۱: ۱۵۸) "دانش‌های یونان با بعضی علوم شرقی، توسط افرادی همچون حنین بن اسحاق و ثابت بن قره از طریق ترجمه به جهان اسلام راه یافت و جهان اسلام آن را می‌چشید و سپس بر وفق سازمان درونی خود و اسامی که وحی قرآنی برای آن نهاده بود جذب می‌کرد". (نصر، ۱۳۸۴: ۱۴) به همین جهت افرادی که پزشک، نویسنده، شاعر، ریاضیدان و به تعبیر سید حسین نصر یک فرزانه یا صاحب خرد بودند در این دوره حکیم خوانده می‌شدند و چهره مرکزی در انتقال این علوم به جهان اسلام محسوب می‌شدند.

دانش‌های یونانی عموماً و فلسفه خصوصاً ابزار خوبی برای اثبات برتری علمی ایرانیان محسوب می‌شد و شعوبیه<sup>۲</sup> که برای برابری همه مردمان در اسلام پای می‌فشردند به خوبی می‌دانستند اندیشه کنجکاوی برانگیز دانشمندان یونان باستان از چه نیروی بزرگی برخوردار است آموزش فلسفه باستان به پیدایش فرقه‌های اسلامی بسیاری انجامید که به توان بخشیدن به روحیه شعوبی یاری می‌داد. " (برتلس، ۱۳۷۴: ج ۱، ۲۰۰) یکی از بزرگان شعوبی ابن مقفع بود. او برای نخستین بار کتاب‌های منطقی ارسطو را به عربی ترجمه کرد و فن استدلال را به مسلمین عرب زبان آموخت. همچنین باب برزویه طیبی او بر کلیله و دمنه، مردم را به بحث و جدل برانگیخت. پنجاه سال پیش از او معبد بن عبدالله یا معبد بن خالد جهنی در بصره باتعلیم از یکی از بزرگ زادگان ایرانی به نام سنوبیه که گویا همان یونس اسواری باشد نظریه قدریه را منتشر ساخت. (حقوقی، ۱۳۷۴: ۲۳۷) رودکی با تکیه بر این پشتوانه علمی است که چنین می‌سراید:

تا جهان بود از سر آدم فراز  
کس نبود از راز دانش بی نیاز

مردمان بخرد اندر هر زمان  
گرد کردند و گرامی داشتند  
راز دانش را به هر گونه زبان  
تا به سنگ اندر همی بنگاشتند  
وز همه بد بر تن تو جوشن است  
دانش اندر دل چراغ روشن است  
(رودکی، ۱۳۷۸: ۴۸)

با اینکه موسیقی ایرانی پس از اسلام به پیشرفت قبل از اسلام آن نرسیده و امثال  
باربد دیگر ظهور نکردند ولی رودکی موسیقی‌دان ماهر و چنگ نوازی بارز است. با این  
همه در مقام مقایسه، دانش را بر نوازندگی ترجیح بسیار نهاده و گفته است:

اگر چه چنگ نوازان لطیف دست بوند  
فدای دست قلم باد دست چنگ نواز  
(همان: ۲۸)

حتی شاعری را همانند خلفش ناصر خسرو در مقایسه با دانش و ارزش آن،  
بیهوده‌گویی و هرزه‌درایی می‌داند.

این ایغده سری به چه کار آیدای فتی  
درباب دانش این سخن بیهده مگوی  
ایغده سری: بیهوده‌گویی - (همان: ۴۴)

شعوبیه که عمدتاً از فرهیختگان و فرزنانگان جامعه ایرانی بودند به خوبی به ارزش و  
جایگاه علمی فلسفه آشنایی داشتند به گونه‌ای که حکمت را هم‌ردیف علم و خرد  
می‌دانستند. برای رودکی، بی‌اختیار حکمت، تداعی کننده دانش و خرد است. از طرفی  
حکمت در ذهن او یادآور فلسفه یونان و سقراط و افلاطون است. به همین جهت چنین  
سروده است:

آنکه بدو بنگری به حکمت گویی  
گر بگشاید زبان به علم و به حکمت  
اینک سقراط و هم فلاطن یونان  
گوش کن اینک به علم و حکمت  
مرد ادب را خرد فزاید و حکمت  
مرد خرد را ادب فزاید و ایمان  
(همان: ۳۶)

چهره حکیم که بسیاری از صاحب نظران وی را دایره المعارف و جامع علوم معقول و  
منقول می‌دانستند در شعر رودکی هم می‌توان مشاهده کرد:

تنت یک و جان یکی و چندین  
ای عجبی مردمی تو یا دریا  
(همان: ۶۹)

وی تربیت شده جامعه علم مدار ایرانی به ویژه در عهد سامانی است که به لحاظ  
شرایط سیاسی و اجتماعی آزادی اندیشه و تفکر بر آن حاکم است و خردگرایی و

تعقل‌ورزی نیز یکی از شعارهای اصلی شعوبیه بود. رودکی تصریح می‌نماید مال و متاع دنیوی و زر و سیم و ضیاع او را اقناع نمی‌نماید بلکه حیات جاوید انسان مرهون خرد و دانش است که جایگاه آن دل است. اگر نابینایی رودکی را هم ملحوظ بداریم اهمیت این توصیه او دو چندان می‌شود.

بغنود تنم بر درم و آب و زمین  
دل بر خرد و علم و به دانش بغنود  
بغنود: بیاسود - (همان: ۵۵)

### ۶. خردگرایی و تعقل‌ورزی

یکی از خصلت‌های بارز جامعه ایرانی پیش از اسلام توجه به خرد و خردورزی بود. با نگاهی به مراکز علمی ایران در عصر ساسانی مثل گندی‌شاپور، تیسفون و حتی مدارس سریانی بین النهرین که جزو متصرفات غربی ساسانیان به شمار می‌آمد اهمیت توجه به خرد و دانش‌های عقلی مشهود است. در آثار قبل از اسلام یا سده‌های نخستین اسلامی که به زبان پهلوی نوشته شده تکیه بر عقل و توجه به خردگرایی بسیار زیاد است. مثلاً بخشی از تعالیم مانی که ابوریحان بیرونی به عربی ترجمه کرده چنین است: "خرد و کنش همان چیزی است که پیامبران خدا هر از گاهی باز نایستاده با آن می‌آیند. در سده‌ای آنها را بودا در سرزمین هند آورد. در سده‌ای دیگر زرتشت خرد و کنش را به مرز و بوم پارسیان آورد، دیگر بار عیسی در کشورهای باختری. سپس این وحی و الهام انجام پذیرفت و در این سدهٔ پسین و خشورگری با میانجی بودن من مانی فرستادهٔ خدای سزاوار بر سرزمین بابل ارزانی گشت." (برتلس، ۱۳۷۴، ج ۱، ۱۳۲)

تسلط و تبحر ایرانیان بر دانش‌ها و علوم جهان اسلام به حدی بود که خود عرب‌ها نیز بدان معترفند. ابن‌خلدون در مقدمه (ص ۵۴۴ چاپ مصر) نوشته است: از امور غریب یکی این است که حاملان علم در اسلام غالباً از عجم بودند. خواه علوم شرعی و خواه در علوم عقلی و هیچ قومی به حفظ و تدوین علم نکرد مگر عجمان و مصداق گفتار پیامبر آشکار شد آنجا که گفت اگر علم به اکناف آسمان باز بسته باشد قومی از اهل فارس بر آن دست خواهند یافت. (صفا، ۱۳۸۴: ۵۳)

تکیه بر عقل و تمسک بر استدلال‌ات عقلانی از حربه‌های کارآمد شعوبیه علیه عرب بود زیرا آنان در این فن نوعاً بی‌اطلاع یا کم‌اطلاع بودند. اساس کار زنداقه بر شک و حیرت و ایجاد تردید در اعتقادات مردم به ویژه مسلمانان بود. گفته‌اند ابن‌مقفع از آنان بود. مهدی خلیفه عباسی گفته است کتابی در زنداقه ندیده‌ام الا که اصل آن از ابن‌مقفع بود و ابوریحان گوید وی باب برزویه را بر کلیله افزود تا در عقاید مسلمان را شک و تردید اندازد و برای

قبول آیین خویش (مانی) آماده سازد. (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۲۸۵) درباره کتاب دادستان مینوی خرد که احکام و آرای روح و خرد در آن آمده و توجه خاصی به خرد و اهمیت آن دارد گفته‌اند: «این کتاب با آنچه در باب برزویه طیب در کلیله و دمنه و آنچه در دیباچه کتاب شکندگمانیک‌وزار و در شعری پهلوی در توصیف خرد آمده شباهت دارد. (تفضلی، ۱۳۷۸: ۱۹۶) رودکی که تربیت شده محیط خردورز و تعقل‌گرای ایران سده‌های سوم و چهارم و وارث تفکرات شعوبیه است در اهمیت خرد چنین گفته است:

زه دانا را گویند که داند گفت      هیچ نادان را داننده نگوید زه  
(رودکی، ۱۳۷۸: ۶۲)

مگر یک سو افکن که خود همچنین      بیندیش و دیده خرد برگمار  
(همان: ۲۷)

از نکات بارز تعقل‌ورزی رودکی مراثی اوست. در مرثیه، شاعر سریع‌التأثیر و زودرنج است. روحی متموج و متحرک دارد که به اندک مهتری به هیجان آمده و از مختصر ناملایمی رنج خواهد برد. مراثی که در رثای عزیزان سروده شده از دلی سوخته و جانی اندوهگین برخاسته بازگوکننده احساسات و عواطف درونی و واقعی شاعر است. (افسری کرمانی، ۱۳۸۱: ج ۱، ۲۵) ولی رودکی در مرثیه‌هایی که برای شهید بلخی و مرادی سروده آنان را به عقل و خرد ستوده است و اجازه نداده احساسات، عواطف و تالمات روحی او بر خرد و رزی‌اش تأثیر بگذارد.

کاروان شهید رفت از پیش      وان ما رفته گیر و می‌اندیش  
از شمار دو چشم یک تن کم      وز شمار خرد هزاران بیش  
(همان: ۳۰)

مُرد مرادی نه همانا که مُرد      مرگ چنان خواجه نه کاری است خُرد  
قالب خاکی سوی خاکی فکند      جان و خرد سوی سماوات برد  
جان دوم را که ندانند خلق      مصقله‌ای کرد و به جانان سپرد

مصقله: آلت زدودن - (همان: ۱۸)

رودکی حتی پادشاه را نیز به خردمندی و تعقل می‌ستاید و این نکته به خوبی موید این نکته است که در جامعه آن روز بر خلاف ادوار بعد که ترک یا ترکمنی یا مغولی سبکسر و کانا صرفاً با تکیه بر قدرت شمشیر نه در سایه تدبیر بر تخت ملک تکیه می‌زد باید پادشاه از همه داناتر و فرهیخته و آراسته به عقل و خرد باشد.

از ملکان کس چنو نبود جوانی  
راد و سخندان و شیرمرد و خردمند  
(همان: ۱۹)

## ۷. عدل و اختیار

اساس آیین زرتشت که قرن‌ها ایرانیان بدان معتقد بودند بر اختیار است و طبیعتاً قومی که سابقه‌ای طولانی در آیینی داشته باشد نمی‌تواند به سهولت عنان اختیار از کف نهاده، خود را تسلیم سرنوشت محتوم و مجبور به قضا و قدری از پیش مقدر شده بداند. در کیش زرتشت هر چه به نور، روشنی و زیبایی منسوب بود از مبدأ خیر سرچشمه می‌گرفت و زشتی‌ها و پلیدی‌ها متناسب به شر بود. در چالش بین خیر و شر، تکلیف هر کس یاری کردن نیکی و پرهیز و گریز از بدی است. "این تکلیف که برای آدمیزاد مقرر بود از آزادی و اختیاری که انسان در کارهای خویش داشت حکایت می‌کرد. بنابراین جبر و سرنوشت که از اسباب عمده انحطاط دین هاست در آیین زرتشت راه نداشت. در آیینی که آدمی مسوؤل کار و کردار خویش است دیگر جایی برای تقدیر و سرنوشت نیست و کسی نمی‌تواند گناه کاهلی و کناره جویی خویش را بر گردن تقدیر نامعلوم بی فرجام بگذارد." (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۲۷۱)

در کشمکش‌های کلامی و اعتقادی اسلامی، ایرانیان با تکیه بر پیشینه خود و اتکا بر استدلال‌های عقلی که ریشه در فلسفه و منطق یونانی‌ها داشت وارد شدند و نظریه‌های جدیدی عرضه کردند. معبد جهانی چنانکه ذکر شد تئوری قدریه را مطرح ساخت که طبق آن انسان فاعل کارهای خویش است. گرچه وی به وسیله حجاج بن یوسف ثقفی کشته شد ولی خلفای اموی اگر با این عقاید مخالفت می‌کردند نه به خاطر دینداری بود زیرا اکثرشان به دین علاقه‌ای نداشتند بلکه "با هر اندیشه تازه و هر فکر آزادی‌بدان جهت مبارزه می‌کردند که این افکار و اندیشه‌ها از خاطر موالی می‌تراوید و نزد آنان موالی برای سیادت عرب خطری بزرگ به شمار می‌آمدند." (همان: ۲۸۳) نظریه قدریه بعدها در مقابل اشاعره قرار گرفت و فرقه‌ای مقتدر به نام معتزله را تشکیل داد. معتزله نخستین فرقه‌ای است که برای اثبات اصول عقاید خود مثل عدل، توحید و اختیار به منطق و فلسفه یونانی متوسل شد و کسانی مثل ابراهیم یسار بیش از حد نیاز در آن وارد می‌شدند و جالب اینکه مأمون باز اجازه می‌داد در بیت‌الحکمه آثار یونانی به عربی ترجمه شود. (صفا، ۱۳۸۴: ۶۲) رودکی درباره اختیار عمل انسان چنین گفته است:

زمانه اسب و تو ریاض به رای خویش تاز  
زمانه گوی و تو چوگان برای خویش باز  
(رودکی: ۱۳۷۸: ۲۸)

چرا همی نچمم تا چّرا کند تن من  
که نیز تا نچمم کار من نگیرد چم  
(همان: ۸۷)

ای ویذ غافل از شمار چه پنداری  
کت خالق آفرید به هر کاری  
عمری که مر تو راست سرمایه  
ویذ است و کارهات به این زاری  
ویذ: گمراه، حقیر - (همان: ۶۳)

نیک می‌دانیم که اندیشه‌های کلامی جبرگرایانه که از طرف خلفای عرب ناشی می‌شد حداقل با یک قرن تاخیر به ایران رسید. زیرا آزاد اندیشی‌ها و خرد گرایی‌های عالمانه ایرانیان مجال برای بروز و ظهور این گونه افکار نبود. از سده پنجم و متعاقب سلطه عناصر بیگانه (مثل غزنویان ترک نژاد) چون جبرگرایی در تحکیم سلطه آنان بر مردم تاثیر داشت و همچنین برای خوشایند دربار بغداد، به ترویج و تبلیغ آن پرداختند. اگر رودکی از صحرای محشر و الفغدن توشه عقبی سخن می‌گوید و به نیکی کردن توصیه می‌نماید به این جهت است که همچنان نگرش آزادی و اختیار انسان، بر جامعه ایرانی حاکم است.

خود خور و خود ده کجا نبود پشیمان  
هر که بداد و بخورد از آنچه که بلفخت  
بلفخت: اندوخت - (همان: ۵۳)

چو گرد آرند کردارت به محشر  
فرو مانی چو خر به میان شلکا  
شلکا: گل چسبنده - (همان: ۶۸)

همی بایدت رفت و راه دور است  
بِسُغده دار یکسر شغل راهها  
بسغده: مهیا - (همان: ۶۹)

صد نیک به یک بد نتوان کرد فراموش  
گر خار براندیشی خرما نتوان خورد  
(همان: ۱۹)

رودکی نه تنها به سرنوشت محتوم اعتقادی ندارد بلکه گستاخ وار دم از تغییرقضا و قدر می‌زند:

قضا گر داد من نستاند از تو  
ز سوز دل بسوزانم قضا را  
(همان: ۱۱)

چنانچه طبق نظر منوچهر دانش پژوه بپذیریم ایات ذیل از رودکی است دقیقاً پاسخ کوبنده‌ای است به جبرگرایانی که از طرف خلفای عباسی حمایت می‌شدند و تمامی کردار و افعال بنده را به خواست و اراده خداوند منتسب می‌ساختند. رودکی تصریح می‌کند که خداوند بدی را با بدی و نیکی را با نیکی پاسخ می‌دهد و به هیچ وجه گناه و خطای بنده منسوب به حق نیست.

چون تیغ به دست آری مردم نتوان کشت  
 این تیغ نه از بهر ستمکاران کردند  
 نزدیک خداوند بدی نیست فرامشت  
 انگور نه از بهر نیبذ است به چرخشت  
 تا کس نکند رنجه به در کوفتنت مشت  
 چرخشت: چرخ عساری، ابزار گرفتن آب انگور و ... - (رودکی، ۱۳۷۴: ۲۷)

از دیگر مواردی که شعوبیه بر آن تاکید ورزیده به رخ عرب می‌کشانیدند عدالت ورزی و عدل محوری حکام و سردمداران حکومتی بود. ایرانیان هنوز خاطره عدالت خسرو انوشیروان و زنجیر معروف او را به خاطر داشتند. در حالی که در دوره اسلامی، ایران بندرت و در یکی دو دوره کوتاه طعم عدالت اسلامی را چشید. در دوره اموی مردم به چهار طبقه: عالیه، موالی، اهل ذمه و بردگان تقسیم می‌شدند و طبیعتاً تمام امتیازات متعلق به طبقه عالیه بود. مثلاً در دوران ولید دوم اموی فقط در دمشق و نواحی آن، ۴۵ هزار نفر مستمری سالانه دریافت می‌کردند. (ممتحن، ۱۳۸۱: ۳۱۵) آنان مالیاتی به نام "عشریه" اسماً می‌پرداختند. در حالی که با کشاورزان که از طبقه موالی شمرده می‌شدند مانند بنده رفتار می‌کردند به طوری که بیش از یک هشتم محصول را به کشاورزان نمی‌دادند. (ممتحن، ۱۳۷۱: ۱۰۶)

رودکی با همان تفکرات شعوبیه که عمدتاً بینش و نگرش ایرانی محسوب می‌شد امرای سامانی را به عدالت محوری می‌ستاید که گرچه این ستایش بیرون از مبالغه‌های شاعرانه و اغراق‌های مرسوم نیست ولی از یک سو شعر این دوره بسیار واقع گراست و از دیگر سو رفتار امیران سامانی نوعاً با مردم خوب و بر مبنای عدالت بود که استحکام قدرت آنان و پایگاه مردمی‌شان می‌تواند گواه این مدعا باشد.

آن ملک عدل و آفتاب زمانه  
 زنده بدو داد و روشنایی گیهان  
 (رودکی، ۱۳۷۸: ۳۵)

باز به هنگام داد و عدل بر خلق  
 نیست به گیتی چنو نبیل و مسلمان  
 نبیل: تیزهوش، فاضل، بزرگ - (همان: ۳۸)

ز عدل توست به هم باز و صعوه را پرواز  
 ز حکم توست شب و روز را به هم پیوند  
 (همان: ۲۱)

## ۸. پند و اندرز

پند، اندرز و موعظه از ویژگی ادیان توحیدی است. اسلام نیز از این خصلت کلی عاری نیست ولی در شرایطی که عرب‌ها سرمست از فتوحات و ثروت سرشاری بودند که از غارت ایران به دست آورده بودند هیچ گونه پند و اندرز مفید واقع نمی‌شد. امثال ابوهیریه حدیث جعل



می‌کردند که پیامبر (ص) فرمود بدترین زبان‌ها نزد خدا زبان فارسی است و نافع بن جبیر که از تابعین بود اگر جنازه‌ای از قریش یا از عرب می‌دید تاسف می‌خورد و چون می‌شنید از موالی است با خونسردی می‌گفت کالای خداست، می‌خواهد می‌برد می‌خواهد می‌گذارد. (ممتحن، ۱۳۵۴: ۱۴۶) حجاج بن یوسف ثقفی دست‌های موالی را داغ می‌زد. در میهمانی‌ها موالی را بر سر خوان نمی‌نشاندند بلکه سر راه می‌نشاندند تا همه بدانند او از عرب نیست. (همان: ۱۳۸۱: ۳۱۸)

در چنین اوضاع و شرایطی شعوبیه پندها و اندرزهای پیش از اسلام را احیا کرده به رخ عرب کشیدند که آیین و روش ما قبل از سلطه و تهاجم شما این گونه بوده است. اهمیت این پند نامه‌ها در فرهنگ و ادبیات ما تا حدی است که تا سده پنجم کمتر شعر و کتاب نثری یافت می‌شود که مشحون از پند و اندرزهای مستقیم و صریح نباشد. طبیعی بود که فاتحان خود برترین عرب در برابر آن سپر بیفکنند و حتی به آنها عمل نمایند. برتلس در مقایسه اشعار عربی با اشعار فارسی شاعران ایرانی گفته است: شاعران در شعرهای عربی خود بیشتر توصیف شمشیر، جام، اسب و تاج را لحاظ می‌کردند چون خلیفه مثل هارون از آنها چنین می‌خواست ولی در چکامه‌های فارسی پند و اندرز بیشتر است و نمونه‌ای از ابوالفتح بستی مثال می‌زند. (برتلس، ۱۳۷۴: ج ۱، ۱۷۱)

این خصلت شعوبیه در سروده‌های رودکی انعکاس گسترده‌ای دارد. وی در شعر خویش جایگاه خاصی به پند و اندرز داده توصیه‌هایی به پند گرفتن و پند دادن دارد. از جمله:

زبان چه مایه توان داشتن چنین به نیام سخن بیاید گفتن به جایگاه تمام  
(رودکی، ۱۳۷۸: ۵۹)

و نیز سفارش می‌کند از هر کس پند نپذیرید و با هر کس میامیزید زیرا جز پشیمانی ثمری ندارد.

هر که را راهبر زغن باشد گذر او به مرغزن باشد  
زغن: نوعی زاغ، مرغ گوشت ربا. مرغزن: گورستان - (همان: ۷۵)

یکی آلوده‌ای باشد که شهری را بیالاید  
ریخن: بیماری اسهال - (همان: ۹۱)

از دیدگاه رودکی یکی از بهترین اندرزدهندگان که رایگان پند می‌دهد و سودمند موعظه می‌کند گردش روزگار است. به تعبیر دیگر عبرت گرفتن از پیشینیان؛ زیرا تاریخ آینه‌ای است که آیندگان در آن می‌توانند راه خویش را بیابند و مثل رودکی از روزگار پند گرفته به کار بندند.

زمانه پندی آزادوار داد مرا  
زمانه چون نگری سربه سر همه پند است  
به روز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری  
بسا کسا که به روز تو آرزومند است  
زمانه گفت مرا خشم خویش دار نگاه  
که را زبان نه به بند است پای در بند است  
(همان: ۱۶)

به گفته او هر کس از روزگار پند نگیرد هیچ گاه اصلاح نمی‌شود.

هر که نامخت از گذشت روزگار  
نیز ناموزد ز هیچ آموزگار  
(همان: ۴۸)

برو ز تجربه روزگار بهره بگیر  
که بهر دفع حوادث تو را به کار آید  
(همان: ۷۸)

وی با تلمیحی ظریف به پندنامه انوشیروان که شهرت عالمگیر داشت و از مستندات و افتخارات شعوبیه محسوب می‌شد ممدوح خویش را از نسل انوشیروان دانسته و گفته است حتی روزگار باید از کردار او پند گیرد:

سیرت آن شاه پند نامه اصلی است  
ز آن که همی روزگار گیرد از او پند  
(همان: ۳۰)

توصیه به نیکی و اخلاق از دیگر مواردی است که دستمایه رودکی برای پند و اندرز قرار گرفته است. این موضوع ریشه در تعالیم پیش از اسلام و کردار شعوبیه در قرون اولیه اسلامی دارد. زیرا اخلاقیات مهمترین بخش ادبیات پهلوی را تشکیل داده بعداً در ادبیات دوران اسلامی در کتاب‌های ادب و اخلاق عربی و فارسی گذاشته است. اندرزهای پهلوی یا از نوع نصایح دینی هستند یا از نوع حکم عملی و تجربی. (تفضلی، ۱۳۷۸: ۱۸۰) از جمله:

نیکبخت آن کسی که داد و بخورد  
شوربخت آن که او نخورد و نداد  
(رودکی، ۱۳۷۸: ۱۷)

نکو گفت مزدور با آن خدیش  
مکن بد به کس گر نخواهی به خویش  
خدیش: کدبانو - (همان: ۸۵)

میلَفَنج دشمن که دشمن یکی  
فزون است و دوست ار هزار اندکی  
میلَفَنج: میندوز - (همان: ۱۰۰)

قناعت ورزیدن و خرسندی به آنچه انسان دارد از توصیه‌های مهمی بود که به خصوص به دهقانان و اشراف ایرانی می‌شد تا از وابستگی و ذلت آنها به فاتحان عرب کاسته شود به خصوص که می‌دانیم در سده‌های نخستین اسلامی، در ممالک عربی به

گدایان "بنوسامان" اطلاق می‌کردند و این توهین شدیداً بر شعوبیه گران می‌آمد. رودکی شدیداً مردم را از اظهار سوال برحذر می‌دارد. هر چند در تعالیم اسلامی سفارش به برآوردن نیاز سائل و عدم رد او بسیار است ولی حکام عرب کمتر بدان توجه می‌کردند. پس خرسندی دوم توانگری بود:

کسان که تلخی زهر طلب نمی‌دانند  
ترش شوند و بتابند رو ز اهل سؤال  
تو را که می‌شنوی طاقت شنیدن نیست  
مرا که می‌طلبم خود چگونه باشد حال  
(همان: ۳۲)

تا کی گویی که اهل گیتی  
چون تو طمع از جهان بریدی  
در هستی و نیستی لثیم اند  
دانی که همه جهان کریم اند  
(همان: ۵۵)

با داده قناعت کن و با داد بزی  
در به ز خودی نظر مکن غصه مخور  
در بند تکلف مشو آزاد بزی  
در کم ز خودی نظر کن و شاد بزی  
(رودکی، ۱۳۷۴: ۴۹)

توامان بودن غم و شادی دنیا و اینکه پس از هر سختی آسانی نهفته است گر چه در تعالیم اسلامی نیز وجود دارد، منشا و سرچشمه‌اش در روحیه ایرانیان آن عصر است که به شادخواری و کامیابی شهره بودند و در ادامه بدان پرداخته خواهد شد. رودکی حاصل صبر بر مشکلات و نامالایمات را رسیدن به سالاری و طرب می‌داند.

اندر بالای سخت پدید آید  
فضل و بزرگ مردی و سالاری  
(رودکی، ۱۳۷۸: ۴۲)

کار چون بسته شود بگشاید  
وز پس هر غم طرب افزایش  
(همان: ۶۷)

همان که درمان باشد به جای درد شود  
و باز درد همان کز نخست درمان بود  
(همان: ۲۲)

از دیگر اندرزهای رودکی دل نبستن به دنیا و چشم داشتن به عقبی است. این گونه پندهای او ادامه تعالیم زرتشت و مانی است و شعوبیه برای مبارزه با دنیا طلبی و ثروت اندوزی‌های امویان و عباسیان آنها را احیا کردند. مثل کم توجهی به امور دنیای مادی و توجه به دنیای معنوی با تاکید فراوان در کتاب "مینوی خرد" (تفضلی، ۱۳۷۸: ۱۹۸) و اینکه برگزیدگان مانوی نباید بیش از نیاز یک روزه، خوراک داشته باشند و نمی‌بایست

بیش از یک جامه برای یک سال داشته باشند (بیرتس، ۱۳۷۴: ۱۳۶) رودکی چنین سروده است:

به سرای سپنج مهمان را                      دل نهادن همیشگی نه رواست  
(همان: ۱۵)

درباره کوتاهی زندگی دنیوی و توجه به آخرت و بی وفایی دنیا نیز چنین گفته است:

زندگانی چه کوتاه و چه دراز                      نه به آخر بمرد باید باز  
هم به چنبر گذار خواهد بود                      این رسن را اگر چه هست دراز  
(همان: ۲۸)

مکن خویشان از ره راست گم                      که خود را به دوزخ بری با قدم  
بافدم: سرانجام، عاقبت - (همان: ۸۸)  
نیکوی او به جایگاه بد است                      شادی او به جای تیمار است  
(همان: ۱۶)

## ۹. شاد خواری و خوشباشی

شادخواری و خوشباشی را از روایات قوم ایرانی در سده‌های نخستین اسلامی ذکر می‌کنند. البته چندان مشخص نیست که آیا این روحیه از پیش از اسلام انتقال یافته باشد زیرا در نظام طبقاتی ساسانی، طبقات پایین دست جامعه امکان و مجالی برای خوش بودن و شاد زیستن نداشتند. ولی در سده‌های نخستین اسلامی قرائنی وجود دارد که آیین‌های ملی مثل نوروز، مهرگان و سده با شادی فراوان، و رقص و پایکوبی برگزار می‌شده است. مثلاً گفته‌اند مرداویج زیاری جشن با شکوهی (به مناسبت سده) برپا ساخت که در آن دو هزار از احشام را سر بریدند (مناظر احسن، ۱۳۶۹: ۳۵۲) همچنین بشار بن برد که از سردمداران نهضت شعوبیه بود مروج روحیه شادخواری و خوشباشی بود. گفته‌اند زنان اشعارش را فرامی‌گرفتند و خنیاگران جز به سرود او تعنی نمی‌کردند. پارسایان می‌گفتند هیچ چیز مانند سروده‌های این کور، فسق و فجور را رایج نمی‌کند. (زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۲۸۷)

این گونه تظاهر با دو انگیزه انجام می‌شد. یکی از سوی غالیان شعوبیه که هر چیز منتسب به عرب را مردود و مطعون می‌دانستند. البته خلفای اموی چندان مقید به شرع نبودند ولی چنین گستاخی‌ها را هم از سوی موالی بر نمی‌تافتند. دیگر از سوی معتدلان شعوبی با هدف بازگرداندن نشاط و تحرک به جامعه شکست خورده ایرانی که همه چیز خود از جمله ملیت، آزادی و شرافت خویش را بر سر آیین نو گذاشت و طرفی نسبت.

به همین جهت شعر این دوره حتی تا اوایل دوره غزنوی شعری است شاد و پرنشاط که منعکس کننده اوضاع و احوال دربار و زندگی درباریان و تا حدی وفور نعمت و خصب و آسایش عمومی است. توصیه رودکی چنین است:

شاد زی با سیاه چشمان شاد  
ز آمده شادمان بیاید بود  
باد و ابر است این جهان افسوس  
کده جهان نیست جز فسانه و باد  
وز گذشته نکرد باید یاد  
باده پیش آر هر چه بادا باد  
(همان: ۱۷)

اکنون خورید باده و اکنون زبید شاد  
کاکنون برد نصیب حبیب از بر حبیب  
(همان: ۱۴)

از او بی اندهی بگزین و شادی با تن  
به تیمار جهان دل را چرا باید که بخسانی  
بخسانی: با دندان بسایی - (همان: ۱۰۰)

اگر شعر رودکی را ملاکی برای زندگی‌اش قرار دهیم که با توجه به واقع‌گرا بودن شعر این دوره، چندان دور از حقیقت هم نیست می‌توانیم بگوییم خود رودکی نیز چنین زیسته است. در شکوائیه‌ای که در پیروی سروده و به قصیده دندانیه معروف است یا در سایر ابیات دیوانش آنچه بارز و برجسته است این است که وی داد شباب و ایام حیات را داده و بر آن ایام خوش، در مشیب حسرت می‌خورد.

شد آن زمانه که او شاد بود و خرم بود  
نشاط او به فزون بود و غم به نقصان بود  
همیشه شاد و ندانستی که غم چه بود  
دلنشاط و طرب را فراخ میدان بود  
(همان: ۲۳)

رودکی مجلس بزم ممدوح (نصر بن احمد) را که توصیف می‌کند یا تاییدی که برای او آرزو می‌نماید نیز مملو از همین قسم مضامین است. حتی برای کاستن از اندوه بزرگی مثل مرگ فرزند (به شرط صحت روایت مرگ پسر بلعمی وزیر) می‌گساری را بهترین راه چاره می‌داند.

باده دهند بتهی بدیع ز خوبان  
بچه خاتون ترک و بچه خاقان  
(همان: ۳۵)

به بزم عیش و طرب باد نیکخواه تو شاد  
حسود جاه تو باد از غصه زار و نژند  
(همان: ۲۱)

فرمان کنی و یا نکنی ترسم  
آن به که می‌بیاری و بگساری  
(همان: ۴۲)

## ۱۰. دنیا ستیزی

دنیاستیزی شعوبیه در برابر دنیا طلبی‌های حکام عرب و خلفای اموی و عباسی بود. فاتحان عرب زندگی‌های اشرافی و پر زرق و برقی برای خویش ترتیب دادند که با خسروان عجم و قیصرهای روم پهلو می‌زد. مثلاً حجاج بن یوسف، سعید بن عثمان را به فتح بخارا فرستاد و حاکم آنجا زنی بود. "این خاتون زنی بود شیرین و با جمال. سعید بر وی عاشق شد و اهل بخارا را در این معنی سرودهاست به زبان بخاری". (نرشخی، ۱۳۵۱: ۵۶) زندگی خلفای اموی در شام هیچ بویی از سیره و سنت نبوی نبرده بود. یزید بن معاویه هر روز به شراب می‌نشست. ولید بن عبدالملک یک روز در میان، بدین کار می‌پرداخت. یزید بن عبدالملک (یزید دوم) را خلیفه هرزه می‌خواندند چنانکه به دو کنیز رامشگر خود چندان دل بست که پس از مرگ یکی از آنها خلیفه نیز از غصه بمرد. (ممتحن، ۱۳۸۱: ۳۰۶) در کاخ‌های اموی شکوه و تجملات دربار روم به خوبی مشاهده می‌شد. در کاخ خضرای معاویه، کرسی چهار گوشه‌ای از تشک‌های زردوزی شده گران قیمت موجود بود که خلیفه بر آن می‌نشست. در قصر ولید چند تصویر برهنه هست که رقاصان و نوازندگان و طرب-سازان را نشان می‌دهد. (همان: ۳۲۸)

در برابر این دنیا طلبی‌ها و ثروت اندوزی‌ها، ایرانیان به ویژه دنیا را در سه جلوه ناپایداری، مکاری و بهره برداری ابزاری به تصویر کشیدند. نظیر همین نگرش را در سایر متونی که گرایش شعوبی‌گری دارند مثل شاهنامه به وضوح می‌توان مشاهده کرد. از نظر رودکی دنیا گربه فرزند خواره و نامادری نامهربانی بیش نیست که کاری جز صید فرزندان ندارد.

جز به مارنذر نماند این جهان گربه‌روی  
با پسندر کینه دارد همچون با دُختندرا  
مارنذر: نامادری. پسندر: ناپسری. دختندر: نادختری - (رودکی، ۱۳۷۸: ۶۷)  
جهانا چینی تو با بچگان  
که گه مادری گاه مارندرا  
(همان: ۵۳)

جمله صید این جهانیم‌ای پسر  
ما چو صعوه مرگ بر سان زغن  
صعوه: مرغی کوچکتر از گنجشک - (همان: ۶۱)  
رودکی با تکیه بر خردورزی و تعقل‌گرایی خاص جامعه ایرانی در آن عصر به اندرز و موعظه پرداخته گفته است دنیا را با چشم بصیرت و درون نگر باید نگریست و گرنه همچون بت پرستی فریفته و شُعبه آن خواهیم شد.

به چشم دلت دید باید جهان  
که چشم سر تو نبیند نهان

(همان: ۴۹)

بت پرستی گرفته‌ایم همه این جهان چون بت است و ما شَمَنیم

شمن: بت پرست - (همان: ۸۹)

از آنجا که جامعه عصر سامانی عموماً و رودکی خصوصاً به شادخواری و بهره‌مندی از دنیا شهره بود تمتع و تَلذُّذ از دنیا را با بی‌مهری و نامهربانی آن چنین جمع می‌کند که دنیا همچون گاو شیردهی است که گرچه شیر می‌دهد ولی هر لحظه امکان دارد ظرف شیر را بریزد. پس وظیفه انسان اغتنام فرصت و بهره‌وری حداکثری است:

گیتی چو گاو نیک دهد شیر مر تو را خود باز بشکند به کرانه خنور شیر

خنور: کوزه، کاسه - (همان: ۲۸)

خردمند جهان را مجموعه‌ای از خوشی‌ها و ناخوشی‌ها و طرب و اندوه می‌داند که چون برگذر است از طرب و شادی آن بهره‌مند می‌شود و از اندوهش به جان نمی‌آید.

همه به تُنْبُل و بند است بازگشتن او شَرَنگ نوش آمیغ است و روی زر

تنبُل: حیل و مکر - (همان: ۲۲)

جهان این است و چونین بود تا بود و هم چونین بود اینند یارا

(همان: ۱۱)

مهر مفکن بر این سرای سپنج کاین جهان پاک بازی و نیرنج

نیرنج: نیرنگ - (همان: ۵۴)

رودکی در ادامه پند و اندرزهای حکیمانه‌اش با انگشت نهادن بر طبع کج و سرشت کجرو گیتی تاکید می‌نماید که نه نهاد وارون آن قابل تغییر است و نه گوش کر آن در خور تبدیل:

هموار کرد خواهی گیتی را گیتی است کی پذیرد همواری

مُستی مکن که نشنود او مُستی زاری مکن که نشنود او زاری

مستی: گله و شکایت - (همان: ۴۲)

مکاری و حیل‌گری دنیا که باعث فریبندگی خام طمعان و کج طبعان می‌شود رودکی را به شگفت آورده و از اینکه فرهیختگان در دنیا کامروا نمی‌شوند نتیجه گرفته که سرشت جهان را بر ظلم، مکر و فریب نهاده‌اند تا با ظواهر زیبا فریبنده، کردار زشتش را پنهان نماید.

ای پُرغونه و باژگونه جهان مانده من از تو به شگفت اندرا

پرغونه: زشت و نازیبا - (همان: ۱۲)

کنش او نه خوب و چهرش خوب      زشت کردار و خوب دیدار است  
(همان: ۱۶)

شاد بوده است از این جهان هرگز      هیچکس تا از او تو باشی شاد  
داد دیده است از او به هیچ سبب      هیچ فرزانه تا تو بینی داد  
(همان: ۱۷)

از منظر رودکی و دیگر فرزندگان این عصر، دنیا خواب و خیالی بی ارزش است که هیچگونه اصالت ندارد. به بیان دیگر عکس و تصویری است از اصل زبرین، که ردپای فلسفه یونان را در آن می‌توان می‌دید و همانگونه که ذکر شد این طرز تفکر از سوی شعوبه ترویج و تبلیغ می‌شد. در این نگرش دنیا به جوی هم نمی‌آرزد:

این جهان پاک خواب کردار است      آن شناسد که دلش بیدار است  
چه نشینی بدین جهان هموار      که همه کار او نه هموار است  
(همان: ۱۶)

و در توصیف مرادی و مکارم اخلاقی او گفته است:

گنج زری بود در این خاکدان      کو دو جهان را به جوی می‌شمرد  
(همان: ۱۸)

وقتی دنیا فریبنده و مکاری بی مهر و محبت است و همچون خواب و تصویر، اصالت ندارد بهترین برخورد با آن از دیدگاه رودکی استفاده ابزاری است. ولی این بهره برداری هر چند در حد خوشباشی‌ها و کامروایی‌های مفرط به خصوص در ایام شباب و توانگری شاعر بوده او هرگز فراموش نمی‌کند که از دنیا تهیدست خارج خواهد شد. به تعبیر دیگر ضمن اینکه توصیه می‌کند اگر دنیا اجازه همراهی و ملازمت داد از آن بهره بگیر هرگز از بعد دیگر آن غافل نمی‌شود که باید ابزاری کشتی مانند بسازی تا بتوانی به سلامت از دریای دنیا بگذری.

از هزاران هزار نعمت و جاه      نه به آخر به جز کفن بردند  
(همان: ۲۱)

جهان همه ساله به کام کس نرود      و گر رود ندهد هر چه داری و کام  
بین تا که جهانت چگونه گام نهد      همی گذار تو آن سان که او گذارد گام  
(همان: ۵۹)

این جهان را نگر به چشم خرد      نی بدان چشم که اندرو نگری



همچو دریاست وز نکو کاری  
کشتی سازی ساز تا بدان گذری  
(رودکی، ۱۳۷۴: ۲۲)

### نتیجه‌گیری

ایرانیان که مقارن ظهور اسلام از متمدن‌ترین و دانشمندترین اقوام بودند و در انواع دانش‌ها به ویژه علوم عقلی پیشرفت‌های بسیار خوبی داشتند در برابر آیین اسلام سر تسلیم فرود آوردند و در حالی که از نظام طبقاتی عهد ساسانی رنج می‌بردند به عدالت اسلامی چشم امید داشتند. در اندک مدتی مسیر حکومت اسلامی تغییر کرد و عرب‌های فاتح با ایرانیان به سان بردگان رفتار نمودند و قائل به برتری نژادی عرب شدند. تبعیض‌های عرب‌ها منجر به شکل‌گیری نهضتی فکری به نام شعوبیه گردید که نهایتاً به یک قیام مسلحانه تبدیل شد و حکومت را از خاندان اموی به خاندان عباسی منتقل کرد. از این عهد ایرانیان آزادی عمل بیشتری کسب نمودند و در سایه آن به بزرگترین خواسته خود که همانا استقلال سیاسی و فکری بود نائل آمدند. تفکرات شعوبی‌گری تا دو سده پس از استقلال ایران نیز همچنان ادامه داشت و بازتاب آن را می‌توان در اشعار شاعران سده‌های سوم و چهارم مشاهده کرد.

از جمله اندیشه‌های شعوبیه می‌توان به این موارد اشاره کرد: آزادگی ایرانیان و برابری نژادی، قائل بودن به اختیار انسان، عدالت محوری، خردگرایی و تعقل ورزی، ارزشمندی علم و دانش، اهمیت دادن به پند و اندرز، احیای آداب و رسوم، بزرگداشت حماسه‌های ملی و قهرمانان اسطوره‌ای، روحیه خوشباشی و در عین حال بی‌اعتباری و زودگذری دنیا. رودکی به عنوان قدیم‌ترین شاعری که حجم گسترده‌ای از اشعارش به نسبت شاعران قبل از خود باقی است بازگو کننده و نمونه خوبی برای انعکاس تفکرات شعوبی در شعر و ماندگار شدن آنهاست. وی نماینده شاعران دوره نخست شعر فارسی یعنی سده‌های سوم و چهارم محسوب می‌گردد لذا ماحصل تفکرات شعوبیه و خلاصه- ای از آرمان‌های آنان را به وضوح می‌توان در شعر او دید؛ چنانکه ملاحظه شد بسیاری از تعالیم شعوبیه به طور آشکار و واضح در شعر او بازتاب یافته است.

### فهرست منابع

۱. آلدومیه، لی، ۱۳۷۱، علوم اسلامی و نقش آن در تحولات علمی جهان. ترجمه محمدرضا شجاع رضوی و اسدالله علوی، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ اول.
۲. افسری کرمانی، عبدالرضا، ۱۳۸۱، نگرشی به مرثیه سرایی در ایران، تهران، اطلاعات، چاپ دوم.

۳. برتلس، یوگنی ادواردویچ، ۱۳۷۴، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، هیرمند، چاپ اول.
۴. بهرامی احمدی، حمید، مقاله شعوبیه و تاثیرات آن در سیاست و ادب ایران و جهان اسلام، مجله پژوهشی دانشگاه امام صادق، شماره ۱۸ و ۱۹.
۵. احمد، ۱۳۷۸، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، تهران، سخن، چاپ سوم.
۶. حقوقی، عسکر، ۱۳۷۴، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام، تهران، هیرمند، چاپ اول.
۷. رودکی، جعفر بن محمد، ۱۳۷۴، دیوان، شرح و توضیح منوچهر دانش پژوه، تهران، توس، چاپ اول.
۸. رودکی، جعفر بن محمد، ۱۳۷۸، دیوان، به کوشش جعفر شعار، تهران، قطره، چاپ اول.
۹. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۳، دو قرن سکوت، تهران، سخن، چاپ هیجدهم.
۱۰. صدیقی، غلامحسین، ۱۳۷۲، جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری، تهران، پازنگ، چاپ اول.
۱۱. صفا، ذبیح الله، ۱۳۸۳، حماسه سرایی در ایران، تهران، فردوسی، چاپ سوم.
۱۲. صفا، ذبیح الله، ۱۳۸۴، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، تهران، مجید و فردوس، چاپ اول ناشر.
۱۳. کریستین سن، آرتور، ۱۳۸۴، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، نگاه، چاپ اول.
۱۴. محقق، مهدی، ۱۳۷۹، یادنامه ادیب نیشابوری (مقاله‌های ثعالبی نیشابوری از محمد علوی مقدم، ابوحنیفه دینوری گیاه شناس، از فواد سزگین و مدارس علمیه قبل از نظامیه از ناجی معروف) تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ دوم.
۱۵. ممتحن، حسینعلی، ۱۳۵۴، نهضت شعوبیه، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول.
۱۶. ممتحن، حسینعلی، ۱۳۷۱، نهضت قرمطیان، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول.
۱۷. ممتحن، حسینعلی، ۱۳۸۱، تاریخ سیاسی اسلام در عصر امویان، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول.
۱۸. مناظر احسن، محمد، ۱۳۶۹، زندگی اجتماعی در حکومت عباسیان، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ اول.
۱۹. سید علی اصغر و دیگران، ۱۳۸۱، تاریخ ادبیات ایران، تهران، سمت، چاپ اول.
۲۰. نرشخی، ابوبکر، ۱۳۵۱، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر قباوی، تلخیص محمدبن زفر، تصحیح مدرس رضوی، تهران، بنیاد فرهنگی، چاپ اول.
۲۱. نصر، سید حسین، ۱۳۸۴، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
۲۲. نولدکه، تئودور، ۱۳۷۸، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها از زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم.
۲۳. یوسفی، محمد رضا و اکبر کلاهدوزان، ۱۳۸۷، تاریخ ادبیات ایران، اصفهان، دانشگاه علوم پزشکی و تهران، راه کمال، چاپ اول.